

ویلیام بیمن، استاد انسان شناسی دانشگاه مینه‌سوتا؛

فن بیان انقلاب اسلامی



ویلیام بیمن، استاد انسان‌شناسی دانشگاه مینه‌سوتا و فارغ‌التحصیل دکترای ایران‌شناسی از دانشگاه شیکاگو است که در حوزهٔ «زبان‌شناسی اجتماعی» و «مناشناسی تعاملات» و «مطالعات میان‌فرهنگی» صاحب پژوهش‌هایی است. او در سال ۱۳۵۷ نزدیک شاهد انقلاب ایران بود و از متخصصان سرشناس به‌ویژه ملیلی در حوزهٔ خاورمیانه و دنیای اسلام، در ایران «حاصل پژوهش‌های او پیرامون فرهنگ ایران و انقلاب اسلامی است. نسخهٔ انگلیسی این اثر در سال ۱۳۶۵ و ترجمه فارسی آن را نشر نی در سال ۱۳۸۱ منتشر کرده است و تا کنون به چاپ دهم رسیده است. و موضوع این‌گفت‌وگو همین کتاب او است. لازم به ذکر است که بیمن در این مصاحبه به فارسی صحبت کرد.

● اواخر کتاب «زبان، منزلت و قدرت در ایران»، آنجا نوشته‌اید: «فن بیان رهبران اسلامی… درگیر همه چیزهایی بود که در زندگی ایرانی معنادار بودند» و به‌همین‌خاطر بود که بلاغت رهبران ایران خیلی مؤثر واقع شد. در این باره توضیح بیشتری بدهید.

این به مظاهری برمی‌گردد که در اجتماع ایران رواج دارد. من پس‌ان نتیجه‌ای که در آن کتاب گرفتم هنوز می‌ایستم که انقلاب اسلامی به مظاهر شیعه برمی‌گردد که در تمام اجتماع ایران رواج دارد. در دوره انقلاب، امام خمینی (ره) و دیگران توانستند ایران را با موفقیت به سرزمین مذهبی کربلا برگردانند. حتی مثلاً شعار داشتیم: «ای خدا ای خدا ایران شده کربلا!» شاه به‌عنوان شمر یا یزید معرفی می‌شد و خود مردم ایران مثل طرفداران امام حسین (ع) . آنها در این مورد موفق بودند. اتفاقاً تعجبی هم ندارد چون ما روضه‌خوان‌ها

و روضه‌خوانی داریم. روضه‌خوانی هنری است که به قرن هجدهم و نوزدهم برمی‌گردد و این افراد بسیار بااستعداد هستند. آنها از لحاظ استفاده زبان، هنرمند هستند و توانستند مردم را در همان چهرچوب بگذارند تا فکر کنند که انقلاب یک اتفاق مذهبی است، یعنی وظیفه معنوی دارد. انقلاب نوعی پاکسازی اجتماع بود. من آنجا بودم و مردم مرتب به من می‌گفتند که: «من در دوره قبلی، در دوره شاه، احساس می‌کردم جانم کثیف بود. ما رشوه می‌گرفتم و تقلب می‌کردیم و زندگی ظاهری ما خیلی مهم بود. الان با انقلاب جان ما پاک شده. ما زندگی معنوی پیدا کرده‌ایم. وقتی که در انقلاب شرکت کردیم، احساس کردیم که پاک شدیم.

همین‌طور که امام حسین شهید شد، این کثافت هم از درون ما نیست شد.» برای تقریباً شش‌ماه خیلی جالب بود، گرچه همه انقلاب‌ها مثل انقلاب فرانسه و روسیه شباهت دارند، ولی همه در خیابان می‌رفتند و همدیگر را برادر و خواهر صدا می‌کردند. استفاده از «شما» کمتر شد و همه می‌گفتند «تو». راننده‌های تاکسی مردم را مجانی این‌طرف و آن‌طرف می‌بردند. در آن مغازه می‌رفتی غذای مغزایی می‌دادند و می‌گفتند: «سبمت ما این است که انقلاب را پشتیبانی کنیم.» تا چند ماه پس از رفتن شاه و آمدن امام خمینی، این حالت را داشتند. این احساس پاک‌ی معنوی خیلی شدید بود. مردم فکرمی‌کردند که انقلاب ارزش داشته چون معنویت پروری شد.

می‌دانید که در خود انقلاب سه فرقه بود: یکی غیرمذهبی یا سکولار بودند، یک عده‌ای مارکسیست بودند که هنوز هم در آلبانی وجود دارند و مردم این گروه مذهبی. اینها با هم جنگیدند چون هر کدام این سه‌تا فکر می‌کردند که بالاخره سمر می‌آیند و رؤسای انقلاب می‌شوند. بالاخره طرفداران امام خمینی (ره) از کسی خداحافظی کنیم می‌گویم «قران‌شما»، که آنها توانستند خودشان را در چهارچوب معنویت تشیع پیدا کنند.

- اشاره کردید که روحانیون به‌خاطر سابقه

روضه‌خوانی، مزیتی در استفاده از فن بیان داشتند، خصوصاً در برابر روشنفکران. آیا روشنفکران از این نقض خود، آگاه بودند؟ یا اصلاً مشکلشان چه بود که به قدر روحانیون اثرگذار نبودند؟

این نوع فن بیان نمی‌تواند مؤثر باشد مگر اینکه این ارزش‌ها از قبل در مردم باشد. مظاهر مرکزی تشیع در زندگی روزمره مردم رواج دارد. مثلاً خودت چیز سنگینی مثل صندلی را می‌خواهی برداری، می‌گویی: «یا ابوالفضل! یا علی!» یا نامه‌ای می‌نویسم یا می‌خواهم از کسی خداحافظی کنیم می‌گویم «قران‌شما»، که این قران همان امام حسین است. این چیزی است که نوعی تک مردم است. حتی اینهایی که فکر می‌کنند مذهبی نیستند نمی‌توانند از آن فرار کنند چون جزو فرهنگ است.

به یکی از بچه‌هایی که می‌شناختم گفتم که دارم درباره تعزیه تحقیق می‌کنم. او گفت: «من متفتر از تعزیه هستم!» گفتم چرا؟ گفت: «بر من تأثیر می‌گذاره.» گفتم چه بدی دارد؟ گفت: «من اصلاً مذهبی نیستم. ولی اگر بروم تعزیه ببینم، فوراً گریه می‌کنم. و نمی‌خوام گریه کنم ولی نمی‌توانم خودداری کنم!» موعی که به‌عنوان یک مردم‌شناس چنین چیزی را می‌شنود خوشحال می‌شود! چون ثابت می‌کنند این نوع حرف‌ها، این نوع فن بیان و این نوع ارتباطات چقدر مؤثر است. همانطور که گفتم، روحانی‌ها، هر نوع روحانی مثل کشیش و موبد، هر نوع شخص مذهبی که رهبریت در مذهب داشته باشد، باید در مقابل کسانی که برای مراسم مذهبی می‌آیند خداحافظی باشد. باید بداند که ارزش‌های این مردم چه هست، برایشان چه مهم است، و چطور با زبان‌شان به این ارزش‌ها و چیزهایی که برایشان مهم است برسد.

نوارهای کاست

سروشونت‌ساز

در نوارهای کاست آیت‌الله خمینی، یعنی سخنرانی‌هایش، او دربارهٔ اهمیت انضباط غیرخوشونت‌آمیز در سطح استراتژیک و تاکتیکی صحبت می‌کرد. اما نمونه‌های فی‌البداهه متعددی از مقاومت غیرخوشونت‌آمیز هم بوده که در سطح مردمی رخ داده، چون محض تکررژ بگویم، مردم می‌فهمند که این ابزار بسیار مؤثرتری برای رفتن به مصاف سرکوب شاه است

اندیشه



ایرانIran Daily Newspaper



استفن زونس، استاد سیاست و مطالعات بین‌المللی دانشگاه سان‌فرانسیسکو؛

مخالف حمایت امریکا از شاه بودم

در انقلاب اسلامی ایران «جوجیتسوی سیاسی» اتفاق افتاد و از وزن حریف علیه خود او استفاده شد

- ایران از چه زمانی توجه‌تان را جلب کرد؟

من همیشه به خاورمیانه علاقه‌مند بودم. من در یک شهرک دانشگاهی بزرگ شدم و پدرم در دانشگاه کار می‌کرد و لذا تعدادی دانشجوی تحصیلات تکمیلی از خاورمیانه را می‌شناختم. همچنین به آرمان فلسطین بسیار علاقه‌مند بودم.

این مسأله‌ای بود که در ابتدا توجه مرا دارم تا حمایت امریکا از شاه را به چالش به این منطقه جلب کرد. سپس به کلیت گسترده‌تر منطقه نیز علاقه‌مند شدم. در دهه ۱۹۷۰ که دانشجو بودم، شاه در قدرت بود و ایالات متحده از شاه حمایت می‌کرد. من دغدغه‌های حقوق بشری داشتم. شدیداً مخالف حمایت امریکا از شاه بودم. به همان دلیل مخالف حمایت امریکا از عربستان

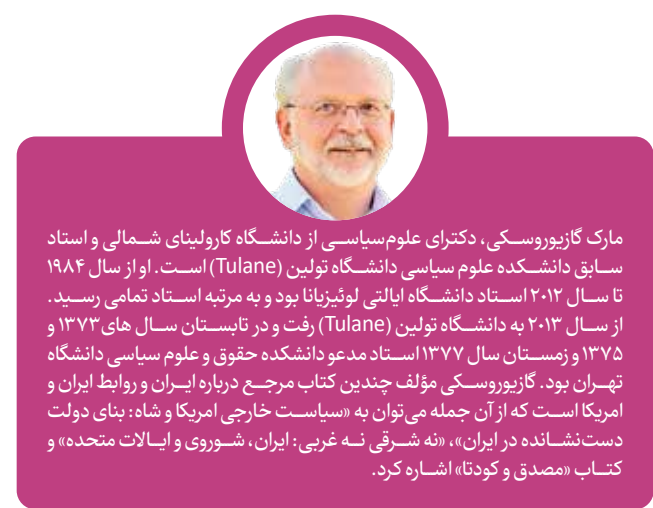
سعودی یا دیکتاتورهای دیگر در امریکا لاتین بودم. شدیداً مخالف حمایت امریکا از هر حکومتی بودم که به حقوق بشر تعرض می‌کرد. و البته اصل حقیقت که شاه در قدرت بود، نتیجه مستقیم مداخله ایالات متحده در سال ۱۹۵۳ و کودتا به رهبری سپاه بود.

لذا احساس می‌کردم که به‌عنوان یک امریکایی، مسئولیت اخلاقی ویژه‌ای دارم تا حمایت امریکا از شاه را به چالش بکشم. همچنین، در این بازه زمانی تعداد زیادی دانشجوی ایرانی در دانشگاه‌های امریکایی بودند و بسیاری شان در اعتراض‌های ضدشاه مشارکت می‌کردند. نکته مهم‌گیر این بود که در تظاهرات‌ها، آنها غالباً مجبور بودند صورت‌شان را با ماسک بپوشانند از ترس اینکه اتفاقی



ایالات متحده در آن صورت جنگ چریکی علیه توده را کلید می‌زدند. البته، این اتفاق نیفتاد و بعد افراد آیزنهاور در ژانویه ۱۹۵۳ دولت رادر دست گرفتند. آنها این برنامه برای جنگ چریکی را از دولت ترومن به ارت بردند، اما تصمیم‌شان این بود که نمی‌خواهند از این برنامه پشتیبانی کنند. کاملاً معلوم نیست چرا، اما به‌نظر می‌رسد که تصمیم گرفتند به‌جای آن کودتا کنند. این تصمیم در همان نخستین ماه‌های دولت آیزنهاور گرفته شد. فکرمی‌کنم، هرچند هیچ راهی برای اثبات آن نیست، اما من معتقدم که بخش مهمی از دلایل این تصمیم این‌نبود که تهدید شوروی را داشت، خیلی مهم تشخیص دادند. حالا، با وجود این، اختلاف‌نظریایی درون دولت ایالات متحده در این باره وجود داشت. مقاله‌ای نوشتم در درباره نحوه درک و دریافت مقامات ایالات متحده از تهدید کمونیسم در ایران، و اینکه آنها در این برهه این تهدید را در حال رشد نمی‌دیدند. تحلیلی که سیا و وزارت خارجه انجام دادند، تهدید کمونیسم را در ایران به‌صورتی تقریباً هموار نشان می‌داد، تهدید فزاینده‌ای در کار نبود. تهدید تصاحب قریب‌الوقوع قدرت توسط کمونیست‌ها نبود. بنابراین در رابطه با نگاه به ایران، دولت ترومن می‌خودراتر از دولت آیزنهاور بود. اینها چندان نگرانی کمونیسم نبودند، اما این مسأله با اتفاقات سی تیر در تابستان سال ۱۹۵۲ شروع به تغییر کرد. در این روز اساساً قیام مردمی رخ داد و به نظر مقامات ایالات متحده و بریتانیا چنین رسید که حزب توده نقش عمده‌ای در سی تیر بازی کرده و با جبهه ملی همکاری کرده است. پس رویدادهای سی تیر برای مقامات ایالات متحده، همین‌طور مقامات بریتانیا، رنگ خطر را به صدا در آورده بود که این منجر شد به اینکه آنها راهبردهان در رابطه با ایران را مجدداً ارزیابی کنند و درنهایت، در نوامبر سال ۱۹۵۲، دولت ترومن اساساً تغییر عمده محرمات‌ها در سیاستش نسبت به ایران اعمال کرد.

مقاله‌ای در این باره نوشتم‌ها. آنها چیزی را که «عملیات عقب‌ماندن» نامیده می‌شد و در آن زمان وجود داشت و سیا مسئولیتش را در وزارت خارجه گرفته بود، گرفتند و تبدیلش کردند به توانایی راه‌اندازی جنگ چریکی علیه حزب توده، اگر حزب توده می‌خواست قدرت را تصاحب کند. اینها قدم‌های بزرگی بودند. ایالات متحده شروع کرد به جمع‌آوری مقادیر زیادی تجهیزات که قرار بود در اختیار بویژه ایل قشقاتی قرار دهند اگر حزب توده قدرت را در دست می‌گرفت. دولت ترومن، در شش ماه آخر کارش پس از سی تیر، قدم‌های خیلی محکم برداشت، نه برای سرنگونی مصدق، بلکه برای آماده‌گی برای این احتمال که حزب توده مصدق را سرنگون کند و بنابراین مقامات



امریکا به‌نوعی نقش پلیس یا رهبر غرب را طی جنگ سرد به عهده گرفته بودند. آنها درواقع چندان در این نقش خوب نبودند.

ایالات متحده قبل از جنگ جهانی دوم بسیار انزوا طلب بود، تجربه زیادی در دیپلماسی نداشت، بخصوص در منطقه خاورمیانه، ایالات متحده تا سال ۱۹۴۴، اگر آشنا نبود،

در ایران حتی سفیرهم نداشت. پس ایالات متحده تجربه کمی درباره ایران یا کل منطقه داشت. اینها عوامل مهمی هستند. پس مقامات ایالات متحده، تأکید می‌کنم، با این ذهنیت جنگ سرد، دلمشغولی با کمونیسم، تهدید حزب توده را که حمایت اتحاد جماهیر شوروی را داشت، خیلی مهم تشخیص دادند.

حالا، با وجود این، اختلاف‌نظریایی درون دولت ایالات متحده در این باره وجود داشت. مقاله‌ای نوشتم در درباره نحوه درک و دریافت مقامات ایالات متحده از تهدید کمونیسم در ایران، و اینکه آنها در این برهه این تهدید را در حال رشد نمی‌دیدند. تحلیلی که سیا و وزارت خارجه انجام دادند، تهدید کمونیسم را در ایران به‌صورتی تقریباً هموار نشان می‌داد، تهدید فزاینده‌ای در کار نبود. تهدید تصاحب قریب‌الوقوع قدرت توسط کمونیست‌ها نبود. بنابراین در رابطه با نگاه به ایران، دولت ترومن می‌خودراتر از دولت آیزنهاور بود. اینها چندان نگرانی کمونیسم نبودند، اما این مسأله با اتفاقات سی تیر در تابستان سال ۱۹۵۲ شروع به تغییر کرد. در این روز اساساً قیام مردمی رخ داد و به نظر مقامات ایالات متحده و بریتانیا چنین رسید که حزب توده نقش عمده‌ای در سی تیر بازی کرده و با جبهه ملی همکاری کرده است. پس رویدادهای سی تیر برای مقامات ایالات متحده، همین‌طور مقامات بریتانیا، رنگ خطر را به صدا در آورده بود که این منجر شد به اینکه آنها راهبردهان در رابطه با ایران را مجدداً ارزیابی کنند و درنهایت، در نوامبر سال ۱۹۵۲، دولت ترومن اساساً تغییر عمده محرمات‌ها در سیاستش نسبت به ایران اعمال کرد.

مقاله‌ای در این باره نوشتم‌ها. آنها چیزی را که «عملیات عقب‌ماندن» نامیده می‌شد و در آن زمان وجود داشت و سیا مسئولیتش را در وزارت خارجه گرفته بود، گرفتند و تبدیلش کردند به توانایی راه‌اندازی جنگ چریکی علیه حزب توده، اگر حزب توده می‌خواست قدرت را تصاحب کند. اینها قدم‌های بزرگی بودند. ایالات متحده شروع کرد به جمع‌آوری مقادیر زیادی تجهیزات که قرار بود در اختیار بویژه ایل قشقاتی قرار دهند اگر حزب توده قدرت را در دست می‌گرفت. دولت ترومن، در شش ماه آخر کارش پس از سی تیر، قدم‌های خیلی محکم برداشت، نه برای سرنگونی مصدق، بلکه برای آماده‌گی برای این احتمال که حزب توده مصدق را سرنگون کند و بنابراین مقامات

- خب، این یکی از نکات تحلیل شماست

که با تحلیل پرواند آبراهامیان تباین دارد. لطفاً مفصل‌تر درباره ذهنیت ساکنان کاخ سفید توضیح دهید؟

در این دوره زمانی، سال‌های اول دهه ۱۹۵۰، مقامات ایالات متحده امریکا شدیداً دلمشغول کمونیسم بودند. در نگاه به عقب، میزان در آن زمان وجود داشت و سیا مسئولیتش را در وزارت خارجه گرفته بود، گرفتند و تبدیلش کردند به توانایی راه‌اندازی جنگ چریکی علیه حزب توده، اگر حزب توده می‌خواست قدرت را تصاحب کند. اینها قدم‌های بزرگی بودند. ایالات متحده شروع کرد به جمع‌آوری مقادیر زیادی تجهیزات که قرار بود در اختیار بویژه ایل قشقاتی قرار دهند اگر حزب توده قدرت را در دست می‌گرفت. دولت ترومن، در شش ماه آخر کارش پس از سی تیر، قدم‌های خیلی محکم برداشت، نه برای سرنگونی مصدق، بلکه برای آماده‌گی برای این احتمال که حزب توده مصدق را سرنگون کند و بنابراین مقامات

برای خودشان یا اعضای خانواده‌شان در ایران نیفتد. همین، میزان سرکوب را نشان می‌داد. لذا حامی گروه‌هایی مانند عضو بین‌الملل و مابقی بودم که سعی می‌کردند زندانیان سیاسی ایرانی را آزاد کنند. عضو یک تعاونی دانشجویی تهیه غذا هم بودم و کمک‌شان کردم که دیگر از ایران خرما نخرند، یعنی به‌نوعی رژیم را تحریم کنند. سرجمع، قدری کارهای خُرد حقوق بشری می‌کردم. همچنین چند دوست داشتم که عضو اولین هیأت امریکاییانی بودند که از ایران بازدید کردند، یعنی پس از انقلاب و گرفتن گروگان‌ها. گروه سیاسی که عضو بودم، کتابی تهیه کرد به نام «پرتزه‌هایی از انقلاب ایران برای مردم امریکا». ما به‌نوعی سعی در فهم قضایه داشتیم، و بیان این حرف برای امریکایی‌ها که گرچه گرفتن گروگان‌ها یا کارهای رژیم جدید را تأیید نمی‌کنیم، مهم است امریکاییان بفهمند که چرا بسیاری از ایرانی‌ها از ایالات متحده عصبانی‌اند، تاریخچه سیا، کودتا و حمایت از شاه را درک کنند و متوجه شوند که ریشه این خصومت کجاست و کجا ممکن است گشایشی برای آشتی رخ دهد.

- شما در چندجا به این نکته اشاره کرده‌اید مثلاً در مقاله‌ای در سال ۱۹۹۷ با عنوان «ایران: وقت تنش‌زدایی» اشاره کرده‌اید که «رژیم اسلامی ایران، پیامد مستقیم مداخله سابق ایالات متحده در امور داخلی ایران است.»

بله، کاملاً. و در آن تقاضا برای تنش‌زدایی که در اصل یک کلمه فرانسوی است که اولین بار در ایالات متحده زمانی استفاده شد که روابط میان امریکا و شوروی در حال بهبود بود، یعنی دوره‌ای در دهه ۱۹۷۰، حرفم این بود که واقع‌بنانه نیست که فکر کنیم ایران و ایالات متحده به هم نزدیک خواهند شد، اما حداقل می‌توان یک همزیستی مسالمت‌آمیز داشت. و گرچه مهم و موجه است که از برخی سیاست‌های خاص حکومت ایران انتقاد کنیم، ما امریکایی‌ها نیز باید درک کنیم که در طول تاریخ کجا نقش و سهمی در این روابط بد داشته‌ایم و بپذیریم که ایالات متحده کاملاً مایل است از مسئولیتهایی حمایت کند که در زمینه حقوق بشری بدتر از ایران هستند؛ مثلاً عربستان سعودی را ببینید، یا نمونه‌های دیگر را. این کاملاً دورویی

کاری است که شده.

- از باب بدبین بودن این تجربه، کودتا در خلق جنبش انقلابی که به انقلاب سال ۱۳۵۷ در ایران انجامید، چقدر اهمیت داشت؟

به عقیده من تلاش برای زدایی اشرا ت کودتا در ۲۶ یا ۲۵ سال بعد از این مباحثه است. اما مسلماً می‌توانیم بگوییم که کودتا آثار مملکی بر سیاست ایران در اواسط و اواخر دهه ۱۹۵۰ دهه ۱۹۶۰ داشته است. کارهای دیگری هم بودند که ایالات متحده کرد که به‌نوعی واقعیت جدیدی را که در ایران پس از کودتا وجود داشت مستحکم‌تر کرد. مشخصاً دو یا سه چیز که بسیار حائز اهمیت‌اند. اول از همه اینکه ایالات متحده کمک‌های اقتصادی بسیار زیادی در دولت آیزنهاور، بخصوص برادران الس، علی‌الخصوص آل دالس، واقعاً می‌خواستند نقش را مجدداً راه‌اندازی کند و درآمد نفتی سرشاری داشته باشد. در واقع تا سال ۱۹۵۷ یا ۱۹۵۸ نتوانست. پس حدود چهار یا پنج سال برای کودتا ایران بسیار بسیار به کمک‌های اقتصادی ایالات متحده وابسته بود.

برابرین کمک اقتصادی ایالات متحده در این راستا بسیار مهم بود، به همین ترتیب کمک نظامی ایالات متحده. ایالات متحده برنامه عظیمی را برای بنوعی مدرن‌سازی و تجدید حیات ارتش ایران به عهده گرفت و یک عامل دیگر هم هست و اینکه اصولاً سلاواک ایالات متحده تأسیس کرد. سازمان اطلاعاتی مدرن و بسیار سرکوبگری که تا سال‌های میانی دهه ۱۹۶۰ تبدیل به یکی از اجزای کلیه رژیم شده بود. سیا ساواک را تأسیس کرد و به‌مدت حدود ده سال پس از کودتای ۱۹۵۳، سیا دیگر هم بود که طی پنج یا ده سال پس از کودتا اتفاق افتاد و همه آنها تأثیرات منفی زیادی بر سیاست ایران گذاشتند. اساساً دیکتاتوری را تقویت کردند که مولود کودتا بود. لذا اتفاقاتی که در دهه پس از کودتای ۱۹۵۳ افتاد، بسیار متأثر از آن بود. و به عقیده من به‌نوعی بسیار منفی. من معتقد نیستم که کودتا باعث انقلاب شد. ممکن است نوعی تأثیر کوچک درآنگه بر انقلاب داشته باشد، اما بسیار مهمتر از آن، بر پنج یا ده سال پس از کودتا اثرگذار بود.

ایالات متحده برنامه عظیمی را برای به‌نوعی مدرن‌سازی و تجدید حیات ارتش ایران به عهده گرفت و یک عامل دیگر هست و اینکه اصولاً سلاواک ایالات متحده تأسیس کرد. سازمان اطلاعاتی مدرن و بسیار سرکوبگری که تا سال‌های میانی دهه ۱۹۶۰، تبدیل به یکی از اجزای کلیدی رژیم شده بود.

بش

ایالات متحده برنامه عظیمی را برای به‌نوعی مدرن‌سازی و تجدید حیات ارتش ایران به عهده گرفت و یک عامل دیگر هست و اینکه اصولاً سلاواک ایالات متحده تأسیس کرد. سازمان اطلاعاتی مدرن و بسیار سرکوبگری که تا سال‌های میانی دهه ۱۹۶۰، تبدیل به یکی از اجزای کلیدی رژیم شده بود.